

فیل تنومند «گروه صنعتی کفش ملی»

اواخر سال 1366 پای چپ خود را بر زمین مبارزه طبقاتی می‌گوید

نوشته: فریدون توکلی



قسمت دوم

یادداشت سایت رفاقت کارگری

پس از انتشار مقاله‌ی [درباره‌ی چیستی و چگونگی ارزش]^{1*} که نوشته‌ی عباس فرد نبود، اما او مسئولیت انتشار آن را به‌عهده گرفته و مؤخره‌ای هم بر آن نوشته بود، دوست قدیمی عباس (فریدون توکلی) با او تماس گرفت و انتقاد خود را نسبت به‌تعریف مفهوم ارزش و خصوصاً مطلبی که عیناً در زیر می‌آید، بیان داشت. دلیلی که فریدون به‌عنوان نقد در مقابل کلیت مفهوم ارزش و خصوصاً دو پارگراف آخر مقاله می‌آورد، وجود اعتصاب سال 1367 در «گروه صنعتی کفش ملی» بود که بنا به‌اطلاع او دربرگیرنده‌ی 25 کارخانه و واحدهای وابسته به‌آن بود. نتیجه‌ی گفتگوی بین عباس و فریدون این بود که فریدون که در آن سال‌ها در یکی از کارخانه‌های «گروه صنعتی کفش ملی» کار می‌کرد و یکی از فعالین این اعتصاب بود، جریان شکل‌گیری آن را به‌تفصیل و در چندین قسمت بنویسد تا انتشار این مقالات عملاً دلیلی باشد در نقد مقاله‌ی [درباره‌ی چیستی و چگونگی ارزش].

لازم به‌توضیح است که علی‌رغم رابطه‌ی صمیمانه بین عباس و فریدون که به‌سال 1362-1361، و به‌کار هم‌زمان آن‌ها در کارخانه پارسیلون [واقع در خرم‌آباد] برمی‌گردد؛ و علی‌رغم اعتماد انسانی عباس به‌فریدون؛ اما به‌دلیل عدم اطلاع ما از جزئیات اعتصاب سال 1367 در «گروه صنعتی کفش ملی»، مسئولیت گزارشی که فریدون از این اعتصاب می‌نویسد، به‌عهده‌ی خود اوست. ضمناً منهای اصلاحاتی در زمینه‌ی رسم‌الخط، مطلبی که در این گزارش می‌آید، عیناً همانی است که خود فریدون نوشته است.

این‌که در سراسر جنبش به‌نظر می‌آید که سازمان [ها] از درون می‌پاشند، این مسئله به‌تضادهای درون و بیرون سازمان - هر دو - مربوط می‌شود. غلط خواهد بود که ریشه‌های این تلاشی را صرفاً در درون مطالعه کنیم، گرچه محور ماهوی آن در درون مجموعه آشکار می‌گردد، ولی لازم است که به‌تضاد درون و بیرون و دیالکتیک ظریف آن توجه کنیم. در حل مسائل درون‌سازمانی با کمی دقت آشکار می‌گردد که بسیاری از آن‌ها تابع مستقیم مسائل بیرونی‌اند که به‌صورت‌های درون‌سازمانی بازتابیده‌اند. و همچنان‌که گفتیم تقلیل ارزش‌ها و اعتبارات درون‌سازمانی خود به‌نحوی تابع سقوط ارزش‌های اخلاقی جامعه و آن نیز تابع سقوط ارزش کار انسانی و خلاصه تابع سقوط انسان و جامعه اوست.

این خصوصاً در یک سازمان روشن‌فکری کارگری-سوسیالیستی مشهودتر است، چراکه تقلیل ارزش کار، تقلیل ارزش طبقه‌ی کارگر و سقوط ارزش‌های انقلابی و پراتیک متناسب با آن را به‌همراه دارد، که اینک جای خود را با هر چیز (خصوصاً بیم اجتماعی و محافظه‌کاری) پُر می‌کند و در این جایگزینی است که استهلاک اعتبارات طبقاتی طبقه‌کارگر و بی‌محتوایی شعارهای انقلابی‌اش هرچه بیش از پیش مشهود می‌گردد.

خلاصه آن‌که در این مرحله، کار انقلابی که هرگز نمی‌تواند بی‌تأثیر از کار تولیدی-اجتماعی و آفت و خیزهای آن باشد، خود دچار بیماری مُهلک ناباوری، جمع‌گریزی و سازمان‌ناپذیری می‌گردد.

<http://www.refaghat.org/index.php/theoretical/theory-of-value/521-about-value> [*]

فیل تنومند «گروه صنعتی کفش ملی»

نیمه اول سال ۱۳۶۶ فیل تنومند «گروه...»

بیش‌تر و مصمم‌تر از قبل بر طبل مبارزات طبقاتی می‌کوبد

او با طبیعت پیرامون خود در کنش و واکنشی ارگانیک قرار دارد. او برای یافتن آب و همچنین برای ادامه حیات هیچ راهی جز ریشه کن کردن درختان خشک و بی‌مصرف مسیر خود ندارد؛ او علف‌های هرز را در زیر پاهای سهمگین و توانمندش هموار می‌کند. او در درون خود آرزوی استثمار کمتر (اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل) را بازسازی می‌کند و در واکنش به سیاست‌های ضدکارگری افزایش ساعات کار روزانه، ساعات کار کمتر در هفته را برای اولین بار (39 ساعت کار در هفته) فریاد می‌زند، و کارگران را به حرکت درمی‌آورد. او در کوران مبارزات طبقاتی با ما صحبت می‌کند، به ما الهام می‌بخشد و در روزهای نهم و دهم خرداد ماه 1366 به‌طور یکپارچه و متحد، میراث مشترک ما کارگران را در بیش از 32 کارخانه تولیدی، 40 ساعت کار در هفته را در اذهان بازتولید می‌کند.

کارخانجات مختلف تولید مواد اولیه برای تولید انواع کفش‌های زنانه، مردانه، بچگانه و همچنین شرکت‌های وابسته (در جاده قدیم کرج کیلومتر 18)، در سال‌های خفقان و در یکی از شدیدترین مقاطع استثمار تاریخ کارگری در ایران برای چندین ساعت از طبقه‌ای در خود در اسماعیل آباد به‌کارگران مبارز برای خود مبدل شدند، کارگران گروه صنعتی کفش ملی تجربیات مبارزات طبقاتی چندساله را یک روزه طی کردند؛ آن‌ها با بستن موقت جاده قدیم کرج در دو طرف جاده و آتش زدن لاستیک‌ها، مبارزات صنفی-اقتصادی خود را ارتقا داده و لرزه بر ستون‌های کاخ‌های سرمایه‌داران انداختند. یعنی این‌که، بیش از 12000 کارگر، مبارزات صنفی-اقتصادی در خود را به مبارزه طبقاتی-سیاسی برای خود ارتقا دادند. مطلع کردن مسافران مینی‌بوس‌ها، مسافران اتوبوس‌ها و دیگر رانندگان از چرایی اعتصابات‌شان و چرایی بستن موقت جاده یکی از واکنش‌های هدفمند این اعتصابات شکوهمند طبقاتی بود.

آن‌ها ایده‌های خودمدیریتی را با برهم زدن تجمع سازشکاران در داخل گروه صنعتی ملی و در محوطه جلوی ساختمان خوش‌آمدید گروه به‌طور موقت به‌نمایش گذاشتند و سپس جاده قدیم کرج را مسدود کردند تا خواست‌های برحق و انقلابی خود را به‌گوش طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان ایران برسانند. اما چرا و چگونه بیش از 1200 کارگر گروه صنعتی ملی در کارخانجات تولیدی مختلف (لاستیک، پلاستیک، پارچه، نخ، چسب، قالب‌سازی، موادسازی، چرم‌سازی، انواع کفش زنانه و مردانه، کفش‌های صنعتی و ایمنی، پوتین‌های ارتشی، بوت‌های پلاستیکی، کائوچوئی-لاستیکی و انواع پوتین‌ها و چکمه‌های چرمی و...) در جاده قدیم کرج و همچنین کارگران کارخانجات چرم‌سازی در منطقه‌ی گنجه‌ی رودبار در استان گیلان و کارخانه مدرن چرم‌سازی در تبریز و همچنین کارخانه چرم‌سازی در خرم آباد استان لرستان که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم وابسته به‌گروه صنعتی ملی بودند، به‌پا خاستند. کارگران اعتراضات و اعتصابات خود را در اوایل جدا از هم شروع کردند و اما در ادامه به‌طور هم‌زمان مَهر خود را به‌صورت متحد و یکپارچه بر جنبش کارگری ایران زدند. سال‌های 1366 و 1367 سال‌های سیاه و سال‌های استثمار شدید طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمت‌کشان، سال‌های سرکوب و کشتار روشن‌فکران مترقی و کارگران آگاه طبقه‌ی کارگر ایران و دیگر ستمدیدگان در نیم قرن گذشته و در تاریخ مبارزات و سیاست‌های ضدتشیکیلاتی (سال 1366 و 1367) کارگری ایران بود.

جنگ، خفقان پلیسی برنامهریزی شده، اخراج، زندان، حبس، کشتار، سیاست‌های ارتجاعی، استثمار روزافزون کارگران و سیاست‌های ضدکارگری (افزایش ساعات کار) و سیاست‌های ضدتشنکیلاتی سال‌های 1366 و 1367 مهم‌ترین پارامترهای ضدانسانی رژیم سرمایه‌داری و مرتجعین بود. اما کارگران بیش از 30 کارخانه تولیدی نیز برای اولین بار 40 ساعت کار در هفته (یعنی، مَهر مبارزات طبقاتی خود را) در تاریخ مبارزات کارگری ایران زدند.

برای اولین بار در تاریخ مبارزات کارگری در ایران و در بیش از 30 کارخانه تولیدی، کارگران 40 ساعت کار در هفته در را درخواست کردند (در حقیقت 39 ساعت کار در هفته را در شعارهای خود گنجاده بودند و آن شعار معروف و پر محتوای «شش تا 2» بود، یعنی از شش صبح تا دو بعد از ظهر؛ و پنج روز در هفته (شنبه، ... و چهارشنبه) و پنجشنبه از شش صبح تا یک بعد از ظهر: واکنشی بود از طرف 12000 کارگر گروه صنعتی کفش ملی برای مقابله با افزایش ساعات کار توسط سرمایه‌داران و هیئت مدیره‌ی گروه صنعتی ملی (یعنی، دست‌نشانندگان رژیم ارتجاعی و سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران)

داریوش تقریباً دو سال و نیم بعد از اعتصابات بزرگ گروه صنعتی ملی توسط سپاه پاسداران ضدکارگری در کارخانه کفش آزاده دستگیر شد و به مدت دو سال و نیم زندانی شد. داریوش بعد از خروج از زندان مدت زیادی بیکار بود و شرایط سختی را گذراند. او همیشه به‌آرامش وفادار ماند، و با توجه به تلاش و انگیزه‌های انسانی‌اش کاری در استان خراسان پیدا کرد. چندی بعد با دو نفر از رفیقان و همکاران جدیدش و در مسیر رفتن به سر کار در سانحه‌ی رانندگی هرسه جان خود را از دست دادند. یاد داریوش عزتی و دو رفیق ایشان گرامی باد. در حقیقت دستگیر شدن داریوش توسط سپاه پاسداران بعد از چندین کار در کارخانه کفش آزاده و زندانی شدنش به مدت حد اقل ۲ سال به جرم فعال کارگری در سال 1368 و اخراجش در ادامه از کارخانه و تحمل مدت زمان طولانی بیکاری مسیر زندگی این کارگر فعال را دگرگون ساخت و به نوعی رژیم ضدکارگری و مزدوران سپاهی‌اش در مرگ داریوش عزتی سهیم هستند. یاد داریوش عزتی کارگر مبارز کارخانه تولیدی کفش آزاده گرامی باد. او در سال 1366 و نیمه دوم سال‌های 60 یکی از فعالین کارخانه کفش آزاده بود.

در ادامه به‌طور خلاصه نشان خواهیم داد که چگونه این شعار در ابتدا در کارخانجات مختلف به‌میان گذاشته و در آخرین روز اعتصاب، 12000 کارگر گروه صنعتی کفش ملی با هم و یک‌پارچه فریاد می‌زدند «شش تا دو» (یعنی، شش صبح تا ساعت دو بعد از ظهر). ناگفته نماند که مدت زمان 25 دقیقه صبحانه در شش روز هفته و همچنین مدت زمان 50 دقیقه برای ناهار در پنج روز هفته در این ساعات روزانه مستتر بود. در اوایل خرداد سال 1366 کارگران کارخانه کفش پویا یکی از بزرگترین کارخانجات کفش در ایران و در خاورمیانه و کارگران کارخانه‌ی کفش آزاده با پیوستن به اعتصابات و تظاهرات دیگر کارخانجات گروه صنعتی ملی، توانستند با طغیان خود فیل قدرتمند گروه صنعتی ملی را به حرکت در بیاورند.

در این گروه صنعتی دست‌کم 12 هزار کارگر شبانه‌روز مشغول بودند و در چندین کارخانه‌ی «گروه صنعتی ملی» کارگران سه شیفتی و هفت روز در هفته را تولید می‌کردند. در طول سالیان دراز (از اواخر نیمه‌ی دوم سال‌های 1340 تا اواخر سال 1357 گروه صنعتی ملی در خواب عمیقی فرورفته بود. در طول دهه‌ی بعد نیز تقریباً (تا اواخر سال 1366) در خواب بود. این تأخیر منطقی بود. بیش از 70 درصد کارگران گروه صنعتی ملی ریشه دهقانی داشتند: فیل تنومند و پرانرژی هنوز تصمیم نگرفته بود که پای چپش را بر زمین بگذارد؛ اما کارگران سرکش و انقلابی این‌بار در اوایل خرداد سال 1366 این فیل قدرتمند را که قبلاً (در اواخر سال 1365) بیدار کرده بودند، به حرکت درآوردند. یکی از دلایل این تأخیر در حرکت‌ها و مبارزات صنفی و صنفی‌سیاسی این طیف از کارگران در

ایران، به‌خصوص کارگران در گروه صنعتی ملی جوانان دهقانی بودند که در اواخر سال‌های 1340 و اوایل سال‌های 1350 به‌صاف کارگران پیوسته بودند. یعنی دوره‌ی دوم کوچ‌های دهقانان فقیر و فاقد زمین زراعی و یا مالک زمین مزروعی ناکافی برای تأمین مایحتاج خانواه و...؛ البته دوره‌ی اول این کوچ به‌تدریج دو سال بعد از /تقلاب سفید شروع شده بود، چراکه کشاورزان فقیر به‌علت خشک سالی و در مواردی به‌دلیل برداشت کمتر، زمین‌های خود را برای تأمین زندگی فروخته بودند، حتی در استان‌های آذربایجان تعدادی از کشاورزان مرفه با دسیسه‌های گوناگون (تهدید، نابود کردن کاشت در شب و ...) زمین‌های کشاورزان فقیر را به‌قیمت‌های نازل خریده بودند و آن‌ها راهی به‌غیر از کوچ به‌شهرهای بزرگ و تهران نداشتند. این دهقانان خانه‌بندوش در آرزوی پیدا کردن کاری به‌صورت دائمی در کارخانه و یا در کارگاهی کوچک برای تأمین زندگی مشقت‌بار را در سر می‌پروراندند.

بالاخره تقریباً بعد از دو دهه (از اوایل سال 1367) کارگران میان‌سال و فرزندان‌شان که ریشه‌های دهقانی داشتند با دیگر کارگران، با اعتصابات و تظاهرات عظیم دست‌کم ستون‌های بیش از ۳۰ کارخانه تولیدی بزرگ و متوسط و چندین کارخانه تولید مواد اولیه برای تولید کفش را فقط در جاده قدیم کرج سست کرده و همچنین زیرساخت‌های کارخانجات دیگر، مخصوصاً کارخانجات بزرگ ساخت چرم در استان‌های شمالی، شهر تبریز و همچنین کارخانجات ساخت چرم در خرم‌آباد را که وابسته به‌گروه صنعتی ملی بودند، لرزاندند.

کارگران، هیئت مدیره‌ی گروه صنعتی ملی را که دست‌نشانندگان دولت وقت و رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بودند را برای اولین بار بعد از بهمن سال 1357 زیر سؤال برده بودند. بیش از 12000 کارگر اعتصابی گروه صنعتی ملی، مبارزات صنفی خود را به‌مبارزات سیاسی آگاهانه ارتقاء داده بودند. «گروه صنعتی ملی» در جاده قدیم کرج (کیلومتر 18) با آرم فیله به‌نوعی همان گروه صنعتی کفش ملی هم بود. «گروه صنعتی ملی» در حقیقت ملی نبود، یعنی متعلق به‌مردم و ستمدیدگان ایران نبود. گروه قبل از سال 1358 متعلق به‌ایروانی، یکی از سرمایه‌داران بزرگ و معروف در ایران و خاورمیانه بود. در سال 1358 مافیاهای مالی حکومتی و دولت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی که حامی سرمایه‌داران بود، با شعار «نه شرقی، نه غربی» و با ترفند این‌که «گروه صنعتی ملی»، دولتی شد، این مجتمع صنعتی بزرگ را مصادره و آن را تصاحب کرد؛ و از آن تاریخ «گروه صنعتی ملی»، نه ملی و نه دولتی به‌معنای اقتصادی و کلاسیک آن بود. و شعار «نه شرقی، نه غربی» فقط و فقط دست‌آویزی بیش برای سرکوب طبقه کارگر، دهقانان، کشاورزان و همچنین سرکوب نیروهای مترقی که در سال‌های 1340 و 1350 مخالف با ایدئولوژی مرتجعین بودند، و بعد از 22 بهمن سال 1357 نیز عملاً به‌مخالفت با آن به‌پا خاسته بودند.

بعد از سال 1358 نیز تولیدات این گروه و مجتمع بزرگ صنعتی به‌کشورهای اروپای شرقی، شوروی سابق و حتی به‌چند کشور اروپای غربی صادر می‌شد. در سال‌های 1360 طبق نوشته‌ها و خبرهای منتشر شده توسط اولین هیئت مدیره گروه صنعتی ملی بعد از سال ۱۳۵۸، کفش‌های مرغوب بچه‌گانه و همچنین کفش گابور ایران با مشارکت آلمان و با همکاری کبکرز بود.

در اوایل نیمه اول سال‌های دهه‌ی 60 هنوز یک واحد تولیدی اتوماتیک برای تهیه مواد اولیه انواع گرانتل (پلاستیک، پلیمر، پی وی سی و...) توسط آلمانی‌ها و متخصصین ایرانی قبلاً راه‌اندازی شده بود؛ و آخرین مراحل تست برای تولید را می‌گذراند و در همین کارخانه بود که من نیز در قسمت فنی پروسس و الکتروسیسته استخدام شدم و بعدها با دیگر واحدهای تولیدی کفش پوپا و در ارتباط با تخصصم آشنا شدم.

به‌هرصورت، حداقل یک کمپانی آلمان غربی هنوز در یکی از کارخانجات گروه صنعتی ملی ذی‌نفع بود و سهام داشت. این کارخانه همان کارخانه کفش پوپا بود، تولیدات آن انواع کفش بود. کفش‌های ورزشی، بخصوص کفش‌های اسپورتکس سابق، چکمه‌ها و بوت‌های کائوچویی-پلاستیکی و کفش‌های

نوجوانان بود. مواد اولیه: پلاستیکی-کائوچوئی دانه‌ای شکل و ریز (یعنی، اولین نسل گرانول) نیز در همین کارخانه‌ی کفش پویا در سه شیفت و هفت روز در هفته کار تهیه می‌شد. ناگفته نماند که در نیمه‌ی دوم سال‌های 1350 یک شرکت ایتالیایی هم که یکی از بزرگترین کمپانی‌های تولید دستگاه‌ها و ماشین‌های هیدرولیکی در اروپا بود، با بستن قراردادی در کارخانه کفش پویا یک خط تولیدی جدید کفش زده بود. این خط تولیدی در اوایل نیمه اول 1360 هنوز راه‌اندازی نشده بود. در آخر نیمه اول سال‌های 1360 کشور آلمان شرقی در صدد بستن قراردادهایی برای فروش قطعات الکتریکی فشار قوی به شرکت‌های تولیدی گروه صنعتی ملی بود. ولی این قرارداد عملی نشد و علت آن مقاومت تکنسین‌های فنی گروه بود. چراکه تشخیص ما این بود که این قطعات کیفیت خوبی ندارند و مافیاهای دولتی که با آلمان شرقی ارتباط برقرار کرده بودند، در این قرارداد سهیم‌اند.

گروه صنعتی ملی در حقیقت شامل بیش از 50 کارخانه‌ی تولید انواع کفش (بیش از صد نوع کفش)، تولید مواد اولیه برای انواع کفش، تولید لاستیک، پلاستیک، تولید نخ، پارچه، کارخانجات بزرگ و مدرن ساخت انواع چرم بود که شرکت‌های خدماتی و همچنین مهد کودک مجهز و بزرگی را هم باید به‌آن اضافه کرد. در این مهدکودک از فرزندان زحمتکشان نگهداری می‌شد؛ در این مهد کودک از فرزند زنان زحمتکش و مهربانی نگهداری می‌شد که به‌جز تولید کفش، در تولید ارزش‌های انسانی و پرورش ارزش‌های اجتماعی نیز تلاش می‌کردند. علاوه بر همه‌ی این‌ها باید شرکت‌های اتوبوس‌رانی برای آمدررفت کارگران به‌محل کار، فروشگاه‌های زنجیره‌ای و تعدادی راننده مینی‌بوس و اتوبوس در جاده قدیم کرج و سه راه آذری در تهران را به‌این مجموعه اضافه کرد که به‌طور نیمه وقت کار می‌کردند و وابسته به‌کفش ملی بودند. ناگفته نماند که چندین کارگاه بزرگ و کوچک مجهز به‌دستگاه‌های برش چرم، اتوماتیک و نیمه اتوماتیک هم که در آن زمان پیشرفته‌ترین در اروپا بخصوص در آلمان و ایتالیا بودند، به‌کفش ملی وابسته بودند. این کارگاه‌ها در اطراف خیابان لاله زار، خیابان فردوسی و ... به‌فعالیت و تولید حرفه‌ای و گوناگون مشغول بودند، و به‌طور غیرمستقیم وابسته به‌کفش ملی بودند؛ چرا که مواد اولیه برای تهیه انواع کفش و تولیدات چرمی را از کفش ملی می‌خریدند. بنابراین، درسته که 12000 کارگر تولیدی، اداری، فنی و خدماتی اعلان هم‌بستگی کرده و به‌اعتصابات عظیم کفش ملی پیوسته بودند، در حقیقت بیش از 12000 کارگر خواسته و ناخواسته به‌این اعتصابات پیوسته بودند. به‌خصوص که کارگاه‌های بزرگ و کوچک برش برای انواع چرم به‌کفش ملی وابسته بودند.

داریوش مبلغ و مروجی خستگی‌ناپذیر، مردمدار و همیشه مورد علاقه‌ی رفقاییش و مورد توجه کارگران کفش آزاده و فامیل دور و نزدیک بود. به‌طور کلی، او مبارزی تاثیرگذار، هدمند و محبوب بود. داریوش در اعتراضات اواخر سال 1366 و اعتصابات قدرتمند کارگران گروه صنعتی ملی در نیمه دوم سال‌های 1360 بسیار فعال بود. چند روز پیش با چندتن از رفقا و دوستان کارگر گروه صنعتی ملی (کفش ملی) اواخر سال‌های 1360 در مورد اعتصابات کارگری و مبارزات و ارزش‌های انقلابی کارگران گروه صنعتی ملی و از اوایل مبارزات کارگری سال 1366 صحبت می‌کردیم. صحبت در این مورد بود که چگونه کارگران گروه صنعتی کفش ملی از کارگران فعال تمامی کارخانجات و رفقای طبقاتی خود محافظت می‌کردند تا زیاد شناسایی نشوند. اعتصابات و تظاهرات بقدری شدت گرفته بود که هیچ قدرت و نیروی سرکوبی قادر به‌خودنمایی نبود. شوراهای اسلامی، بسیج، انجمن‌های اسلامی و هیئت مدیره جاخورده بودند و بسیجیهای کارخانجات گروه در سوراخ‌های خود خزیده بودند و هیچ مزدوری جرأت نمی‌کرد که خودی نشان دهد و به‌عنوان نفوذ به‌جمع اعتصابیون داخل شود. کارگران فعال کارخانجات گروه صنعتی ملی به‌طور جداگانه از اواخر سال 1366 با پشتکار و عاشقانه بر آتش کم‌شعله و پراکنده‌ی کارخانجات گروه صنعتی ملی می‌دمیدند. آن‌ها در اوایل همدیگر را نمی‌شناختند. ولی کارگران فعال کارخانجات از همان اول حول این ایده‌ی مشترک متحد شده بودند که همه‌ی شوراهای اسلامی موجود در گروه صنعتی ملی مزدوران سرمایه‌داران و هیئت مدیره‌ی

گروه صنعتی کفش ملی و در نهایت ارگان‌های سرکوب کارگران هستند. چرا؟ برای این‌که چندین سال است که این نمایندگان انتصابی (یعنی، انجمن‌های اسلامی و شوراهای اسلامی ضد کارگری) کارگران تمامی کارخانجات گروه صنعتی ملی را فریب داده‌اند؛ یعنی، پرونده‌های تحت بازرسی و همچنین پرونده‌های مربوط به اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل دروغی بیش نبوده و چندین سال است که هیئت مدیره با کمک شوراهای اسلامی و انجمن‌های اسلامی سر کارگران شیره مالیده‌اند. اخبار اعتراضات و اعتصابات جزئی و تظاهرات با سرعتی بیش‌تر از قبل و با اعتماد به نفس کارگران دهن به‌دهن بین فعالین کارگری و دیگر مبارزین کارگری در سطوح کارخانجات مجاور پخش می‌شد. صحت و درستی این اخبار توسط فعالین کارگری کارخانجات تأیید می‌شد. این نوع ارتباط و گرفتن اخبار و پخش آن به‌صورت دهن به‌دهن و کاملاً علنی بود و احتیاجی به مخفی‌کاری نداشت. وقتی کارگران قسمتی از کارخانه به‌طور موقت (بیست یا سی دقیقه) دست از کار می‌کشیدند، کارگران قسمت‌های دیگر همان کارخانه مطلع می‌شدند و در ادامه کارگران کارخانه مجاور هم‌زمان اخبار را بین خود تقسیم می‌کردند. یعنی، هیچ نیازی به پخش اعلامیه نداشتیم و اخبار درست و تأیید شده توسط کارگران فعال و کارگران مبارز، با اعتماد به نفس و دهن به‌دهن پخش می‌شد. در هر کارخانه‌ی مجاور هم دعوت به اعتصاب کارگران دیگر کارخانه، دست کشیدن از کار و پیش‌نهاد برای سرازیر شدن به‌درون کارخانجات دیگر، در دستور کار بود. تصویرهایی همچون فیلمی زنده در جلوی چشمانم ظاهر می‌شوند. کارگران فعال کارخانجات منتظر لحظه مناسب بودند و این لحظه‌ی مناسب همان دهم خرداد ماه 1366 بود، چراکه مرتجعین، مزدوران انجمن‌های اسلامی کارخانجات گروه و سازشکاران شوراهای ضدکارگری با نمایندگان هیئت مدیره در محوطه‌ی مقابل ساختمان خوش آمدید و در داخل گروه صنعتی کفش ملی جلسه‌ای برای به‌انحراف کشاندن مبارزه‌ی کارگران برگزار کرده بودند. تحمیل افزایش ساعات کار روزانه، چراکه از چندین روز قبل قرار ملاقات برای روز دهم خرداد ترتیب داده بودند و ما کارگران در جریان این قرار ملاقات خائنین به‌مطابق کارگر نبودیم، اما روز دهم خرداد ماه توسط چندین کارگر کفش صنعتی مطلع شدیم.

تصمیم گرفتیم این‌بار دست از کار بکشیم، به‌همین دلیل از کارخانه‌ی کفش پویا خارج شده و به‌طرف کارخانه‌ی کفش آزاده سرازیر شویم. چرا؟ برای این‌که چندین بار و در طول چندین سال (تقریباً ده سال) اعتراضات گروهی برای اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل، اضافه حقوق و کاهش ساعات کار در هفته جواب نمی‌داد. اعتصابات در واحدهای تولیدی مجزا (هر کارخانه برای خود) هم جواب نداده بود. حتی چندین بار با دست کشیدن از کار و تولید (اعتصابات کوتاه مدت و دراز مدت قبل از نهار) هیچ نتیجه‌ی مثبتی حاصل نشده بود. فقط به‌غیر از تعدادی از کارگران کارخانه ساخت چرم در گروه صنعتی ملی، کارگران فعال و بخصوص با تجربه و بخش قابل توجهی از کارگران تمام کارخانجات جاده کرج (کیلومتر 18) به‌این نتیجه رسیده بودند که «یک دست صدا ندارد» و تمام کارگران در کارخانجات گروه، بایستی باهم و هم‌زمان دست به‌تظاهرات بزنند. تنها یک راه برایمان مانده بود و آن باید عده‌ی کثیری از کارخانه‌ی خود خارج می‌شدیم و به‌زدیک‌ترین کارخانه سرازیر می‌شدیم، اما در آن شرایط خفقان، امنیتی و با وجود سه یا چهار بسیجی در هر کارخانه که برای سپاه جاسوسی می‌کردند، کارگران فعال و کارگران مبارز دنبال آن لحظه‌ی مناسب برای خروج از کارخانه‌ی خود بودند. و کافی بود که فقط کارگران یک کارخانه موفق به‌خروج شده و خود را به‌کارخانه‌ی مجاور برسانند. چراکه در ادامه با پدیده‌ی دومینوی خروج از کارخانه روبرو می‌شدیم، و کارگران کارخانجات گروه صنعتی ملی به‌نوبه خود می‌توانستند به‌عنوان یک تشکل واحد و منسجم منافع طبقاتی خود را جستجو کنند. یعنی، کارگران گروه صنعتی ملی می‌توانستند مبارزات خود را از مبارزات صنفی به‌مبارزات صنفی-سیاسی ارتقا دهند. می‌بایستی غافل‌گیرانه و منسجم عمل می‌کردیم. می‌بایستی سریع عمل کرد و مزدوران، ارگان‌های سرکوب انجمن‌های اسلامی، بسیجیان آدم فروش، هیئت مدیره‌ی گروه صنعتی ملی را آچمز کرد و آن‌ها را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داد.

بهیاد دارم در اوایل حدود 100 نفر یا کمی بیش‌تر از کارگران کفش پویا بودیم که درهای نگهبانی کفش آزاده را باز کردیم و به‌سالن تولیدی بزرگ وارد شدیم. صدها کارگر کفش آزاده با خوشحالی از ما (کارگران کفش پویا) پذیرایی کردند و گویا منتظر ما بودند، البته بدون آن‌که ما پیش‌نهادی کرده باشیم. کارگران کفش آزاده وقتی از ورود ما به‌سالن‌های تولیدی آگاه شدند؛ خطوط تولید اتوماتیک و نیمه‌اتوماتیک را خواباندند و صدها کارگر چرخ‌های دوخت کفش مد روز آلمانی خود را خاموش کردند. کفش‌ها مرغوب و صادراتی بودند. (کارگران گروه صنعتی کفش ملی قادر نبودند برای فرزندان خود کفش‌های مرغوب تهیه کنند). کارگران کفش آزاده ضمن این‌که شعار می‌دادند، سالن‌های تولید را ترک کرده و از کارخانه خارج می‌شدند.

در این میان رویدادها بود که داریوش و رفقاییش را به‌طور تصادفی نزدیک همدیگر قرار گرفته بودیم، و با خوشحالی و شمع و بدون رد و بدل کردن حتی سلامی به‌تظاهرات و شعار دادن خود ادامه می‌دادیم. در آن لحظه برایمان اهداف اساسی مهم بود. گویی همدیگر را نمی‌شناسیم و فقط انتخاب شعار و دادن شعار و درخواست از کارگران دیگر کاخانات برای هم‌بستگی مهم‌ترین بود. دیگر زمان مفهومی نداشت. هدف نزدیک‌ترین کارخانه بعدی برای درخواست پیوستن به‌اعتصابات بود و انتخاب شعار مناسب برایمان لحظه به‌لحظه اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد، حتی اگر بهترین رفیقت را تصادفی می‌دیدید شاید از او فقط با نگاهی محبت‌آمیز پذیرایی می‌کردی، چراکه در آن لحظه گشتن نزدیک‌ترین کارخانه در گروه برای درخواست پیوستن به‌اعتصاب و تظاهرات هدف اصلی بود.

این‌بار کارگران مبارز و انقلابی کفش آزاده جلوتر از ما از کفش آزاده خارج شدند. در آن لحظه خوشحالی و شادابی را در صورت‌شان می‌دیدم. موجی از کارگران در حال خروج از سالن بزرگ تولیدی بودند تا به‌طرف کارخانه‌های دیگر سرازیر شویم. پس از خروج از کارخانه‌ی کفش آزاده و در مسیر خیابانی دیگر برای وارد شدن به‌کارخانه‌ی کفش فارس متوجه شدم که کارگران کفش پویا اولین کارگرانی بودند که دست از کار و تولید کشیدند و به‌طرف کارخانه کفش آزاده رفتیم، ولی پس از خروج از کارخانه کفش آزاده، این‌بار کارگران کفش آزاده بودند که به‌کارخانه فارس وارد می‌شدند و ما هم آن‌ها را دنبال می‌کردیم. این تسلسل تا آخرین کارخانه گروه صنعتی ملی ادامه یافت. آری، کارگرانی که دیرتر به‌اعتصاب پیوسته بودند، گویا از کارگرانی که استارت زده بودند، پیشی می‌گرفتند.

در این تظاهرات و اعتصابات کارگران کارخانه کفش آزاده، کارگران کارخانه کفش پویا، کارخانه کفش شاهد، کارخانه کفش صنعتی، کارخانه کفش فارس و دیگر کارگران گروه صنعتی کفش ملی مهر رنج‌های طبقاتی کارگران و ستم‌دیدگان در نیمه دوم سال‌های 60 (یعنی، سال‌های خفقان بسیار شدید) را با مبارزات صنفی-سیاسی بر صفحاتی از تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و ستم‌دیدگان ایران کوبیدند.